

## اقتصاد و هژمونی: تأثیر بحران اقتصادی بر جایگاه جهانی آمریکا

ایوب پورقیومی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۲/۲۰

تاریخ تأیید مقاله: ۸۹/۴/۱۵

صفحات مقاله: ۸۹-۱۱۳

### چکیده

تلاش آمریکا برای تسری قواعد داخلی آن کشور به حوزه نظام بین‌الملل و مخالفت بازیگرانی چون کشورهای اروپایی، چین و روسیه باعث شده که این روند به سایر کشورها نیز منتقل گردیده و سطح جدیدی از تعارض در پیرامون بوجود آید و در شرایط موجود آمریکا به تنهایی قادر به اتخاذ تصمیم نهایی در رابطه مسائل و موضوعات پیچیده جامعه بین‌المللی نباشد. با نگاهی به روند، سطح و میزان هژمونی اقتصادی ایالات متحده در اقتصاد جهانی مشاهده خواهیم کرد که شاخصه‌های اقتصادی این کشور به تدریج ضعیف تر گردیده است. چالش دیگر برای هژمونی آمریکا رقابتی سرسخت اقتصادی آسیایی و اروپایی هستند که با آمریکا رقابت جدی دارند و با توجه به شرایط موجود و بحران مالی پیش آمده، در صورت بهره برداری درست از این وضعیت می‌توانند شرایط را به سود خود تغییر دهند. تاریخ ظهور بازیگران هژمون و قدرت‌های سلطه‌گر نشان می‌دهد که هیچ کشوری بدون قابلیت اقتصادی نتوانسته است به قدرت هژمونیک نائل و یا بدون برخورداری و بهره‌گیری از قدرت اقتصادی قابل ملاحظه جهان را رهبری نموده و یا حتی یک قدرت بزرگ باقی بماند.

\* \* \* \* \*

### کلید واژگان

هژمونی، اقتصاد، نظریه‌ی ثبات هژمونیک، رئالیسم تهاجمی، بحران مالی آمریکا.

۱ - کارشناس ارشد مطالعات استراتژیک و مدرس دانشکده شهید مطهری، دانشگاه افسری امام حسین (ع).

## مقدمه

هژمونی به عنوان یک نظریه قابل توجه در عرصه بین‌المللی، مورد توجه برخی اندیشمندان، نظریه پردازان و سیاستمداران بوده و هر کدام به گونه‌ای آن را مورد مطالعه قرار داده اند. این واژه به معنی سرکردگی است و امریکا با توجه به برتری قابل توجه بر رقبای در مولفه‌های نرم افزاری و سخت افزاری تلاش می‌کند در این فضا و در غیاب قدرت رقیب جدی در عرصه بین‌الملل، از برتری‌های خود برای کنترل روابط کشورها استفاده و خود را به عنوان ثبات دهنده واحد در عرصه بین‌المللی مطرح نموده و حکمرانی مطلق در این وادی داشته باشد.

اینکه هژمونی چیست و از چه زمانی وارد ادبیات بین‌الملل شد؟ چه برداشتهایی از آن در میان نظریه پردازان به وجود آمد؟ مبانی هژمون‌گرایی امریکا و چالش‌های آن چیست؟ بحران اقتصادی اخیر چه تأثیری بر جایگاه جهانی امریکا داشته است؟ پرسشهایی هستند که این مقاله در صدد پاسخگویی به آنهاست.

## مفهوم هژمونی در حوزه اندیشه‌های سیاسی

اگرچه قبلاً افراد دیگری چون پلخانوف، لنین و مارتوف واژه هژمونی را به کار برده‌اند، (پورقیومی، ۱۳۸۷: ۲۷-۲۸) اما این واژه بیشتر با نام آنتونیو گرامشی<sup>۱</sup> مانوس است. از نگاه او فرایند هژمونی، فرایند تثبیت موقت هویتها بوده که طبقات و نیروهای اجتماعی را که مجموعه‌هایی متزلزل هستند، به طور موقت منسجم می‌کند. (laclao, 1989: 53-57) هژمونی در بردارنده تولید معنا و اندیشه برای کسب و تثبیت قدرت و تبدیل آن به حقیقت است و سلطه را به جای زور بر اندیشه و اقناع مبتنی می‌کند؛ همچنین دستگاههای ایدئولوژیک را بر دستگاههای اجبار مقدم داشته و می‌کوشد تا با کسب رضایت و اجماع مردم، نظام هژمونیک را

۱ - گرامشی (Gramsci) (۱۸۹۱-۱۹۳۷) تئورسین سیاسی مارکسیست، و از رهبران و بنیان‌گذاران حزب کمونیست ایتالیا بود.

از مقبولیت برخوردار سازد. (howarth, 2000:4) گرامشی گاهی برای توصیف هژمونی، آن را گونه‌ای رهبری اخلاقی، فرهنگی و فقهی توصیف کرده که می‌تواند یک نیروی متحد سیاسی را به وجود آورد. تلاش نیروهای سیاسی برای تثبیت سلطه از راه گسترش گفتمان‌های معین، «اعمال هژمونیک» نامیده می‌شود. زمینه اعمال هژمونیک حوزه اجتماعی خصمانه و نیروها و پروژه‌های مختلفی است که با هم در نزاع و رقابت بوده و می‌کوشند تا نیروهای اجتماعی را به خود جذب کرده و گفتمان‌های مورد نظر خود را تحمیل کنند. اگر یک گفتمان بتواند بر دیگر گفتمان‌ها چیره شده و ذهن و اندیشه عامل‌های اجتماعی را در اختیار بگیرد و از این راه، هویت، رفتار و فعالیت‌های اجتماعی آنان را تحت تأثیر قرار دهد به گفتمان هژمونیک در جامعه تبدیل شده است. (حسینی زاده، ۱۳۸۶: ۲۲)

در وضعیت هژمونی طبقه مسلط، توانسته است سایر طبقات را به پذیرفتن ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود ترغیب کند. گرامشی دو گونه متفاوت از کنترل اجتماعی را توصیف می‌کرد: یکی کنترل اجباری که از طریق اعمال زور مستقیم یا تهدید به آن اعمال می‌شود و زمانی که درجه رهبری هژمونیک دولت پایین آمده یا شکننده شده به آن نیاز دارد؛ دوم کنترل مبتنی بر رضایت طرفین که زمانی ظاهر می‌شود که جهان بینی گروه غالب پذیرفته شده است. وی هژمونی را به سازه‌هایی مانند چاره‌گری‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و یا رویکردهای نهادهای اجتماعی (اعم از دولتی یا غیر دولتی) اطلاق می‌کند که «مردم را به جای سرکوب، از راه اجماع به قدرت حاکم پیوند می‌دهد». (ایگلتون، ۱۳۸۱: ۱۸۱) حالت اقتدار گرایانه نظام هژمون، پیرامون غلبه مستقیم و زور گویی به دول ضعیف و درجه دوم دور می‌زند، اما نظام هژمونی می‌تواند سیاست‌های زورگویانه کمتری داشته و بیشتر از سر خیرخواهی، عمل کند و در اطراف مفاهیم روابط دو جانبه، مبتنی بر رضایت طرفین و نهادینه شدن، سازماندهی شود. می‌توان سه نوع مکانیسم را برای توضیح استمرار مکانیسم نظام هژمونی ارائه کرد. اولین مکانیسم، سلطه تحمیلی است. در این حالت، کشورهای ضعیف و درجه دوم از موقعیت زیر دست بودن خویش ناراضی هستند و فعالانه می‌کوشند تا در صورت امکان این تسلط را براندازند. اما توزیع نیروی مسلط، قابلیت‌های ناکافی در اختیارشان نهاده و

قادر به مقابله با کشور سلطه‌جو نمی‌باشند. این نوع تشکیلات سیاسی، عملاً یک نظام امپراطوری غیر رسمی می‌باشد. نوع دوم از نظم هژمونیک را می‌توان با حداقل اشتراک منافع طرفین استوار کرد. کشور سلطه‌جو می‌تواند خدماتی را به کشورهای زیر دست ارائه دهد به شکلی که آنان تمایلی به براندازی نظام موجود نشان ندهند. سرانجام اینکه، نظام هژمونی ممکن است حتی بیشتر و کاملتر نهادینه شده و با توافق و رضایت طرفین و فرآیند دو طرفه تعامل سیاسی همراه و سلسله مراتب قدرت کاملاً شفاف گردد. در این صورت یک هژمونی لیبرال حاصل خواهد شد. هر گاه هژمونی حالتی خیرخواهانه به خود گیرد و اعمال قدرت آن واقعا محدود گردد، نظام حاصله با شدت کمتری توزیع قدرت زیربنایی را منعکس می‌نماید. (Princeton University Press, 2001) تفاوت‌هایی که در خصوصیات هژمونی مشاهده می‌شود به تفاوت در این معنا می‌انجامد که چرا کشورهای درجه دوم و ضعیف در یک نظام هژمونی تحمیلی تمایلی به تقابل و توازن در برابر کشور سلطه‌گر نشان نمی‌دهند. این کشورها در اینگونه نظام، اصولاً قابلیت مقابله را ندارند و غلبه و استیلا خود مانع ایجاد یک سیستم توازن قواست. در نظام‌های هژمونی ملایم و مبتنی بر رضایت طرفین که در آنها محدودیت‌های مکفی بر قدرت سلطه‌گر اعمال می‌شود، از ارزش مقابله با قدرت مسلط کاسته می‌شود. اگرچه مقابله و توازن همچنان انتخاب کشورهای ضعیف‌تر است، اما طبع ملایم و محدودیت‌های نهادی قدرت هژمون، انگیزه آنها را از میان می‌برد. (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۲۵-۲۷)

گرامشی هژمونی را سلطه توأم با رضایت می‌داندست. بدین صورت که، طبقه حاکم، ارزش‌ها و علایق خود را در کانون فرهنگ مشترک و خنثی ارائه می‌کند و طبقات دیگر با پذیرش آن فرهنگ مشترک، در سرکوب خودشان، همدست طبقه حاکم می‌شوند و حاصل کار نوعی سلطه نرم و مخملی است (برتنز، ۱۳۸۲: ۲۶) از نظر وی برتری و تفوق به دو شیوه متجلی می‌شود، یکی به شکل سلطه و دیگری به شکل رهبری فکری و اخلاقی. بنابر این روشنفکران و هدایت‌کنندگان افکار عمومی به گونه‌ای تلاش می‌کنند تا منافع حکام، از طرف حکومت شوندگان به عنوان منافع خودشان و یا منافع عمومی اجتماعی مورد قبول، قرار گیرد. به همین منظور، طبقه حاکم تلاش می‌کند تا با کمک ابزارهای فرهنگی-ایدئولوژیک

هژمونی (از قبیل وسایل ارتباط جمعی و موسسه‌های فکرسازی) موافقت حکومت شونندگان را سازماندهی کند. وی مشخصه اصلی اعمال هژمونی راترکیبی از زور و رضایت می‌داند به نوعی که این دو عنصر یکدیگر را تعدیل می‌کنند و همواره تلاش می‌شود که این اطمینان ایجاد شود که زور اعمال شده، مبتنی بر رضایت اکثریت است. این رضایت، اغلب توسط ارگان‌های افکار عمومی، روزنامه‌ها و تشکل‌ها و... اعلام می‌شود. (Gramsci, 1971: 8)

قدرت‌های هژمونیک معمولاً از توان خود برای ایجاد مجموعه‌ای از ساختارهای سیاسی و اقتصادی و هنجارهای رفتاری، که باعث پیشبرد ثبات در نظام می‌شود، استفاده می‌کنند و در عین حال این ساختارها و هنجارها امنیت را در کشورهای هژمونیک تقویت می‌کنند. (اس. لوی، ۱۳۷۷: ۱۱۷-۱۱۸)

«جوزف نای»<sup>۱</sup> هژمونی را موقعیتی می‌داند که در آن؛ یک کشور به اندازه‌ای قدرتمند است که بر روابط بین کشورها حکومت کند و قصد چنین کاری را نیز داشته باشد. (Brilmayer, 1994: 14) بر اساس این دیدگاه نظم بین‌الملل از برتری قدرت حاصل می‌شود نه از موازنه و تداوم نظم ایجاد شده توسط قدرت مسلط برای حفظ ثبات ضروری است. (امینیان، ۱۳۸۶: ۳۱-۳۲) بنابراین اینکه یک قدرت بتواند به واسطه برتری در مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و... به تنهایی روابط بین‌الملل را کنترل نماید، امری است که خمیرمایه اصلی نظام هژمونیک را تشکیل می‌دهد.

#### ابعاد و ملزومات هژمونی

هژمونی دارای دو بعد مادی و غیرمادی است. برداشت مادی، هژمونی را با توزیع به خصوصی از منابع مادی برابر دانسته و معتقد به وجود یک دولت مشخص و مسلط است. (Krasner, 1976: 47) توزیع تک قطبی قدرت به خودی خود برای برقراری هژمونی کافی نیست،

۱ - جوزف نای (Joseph S. Nye Jr) یکی از نظریه پردازان نامی در حوزه سیاست بین‌الملل، عضو تحریریه پژوهشگاه مرکز بلفر وابسته به دانشگاه جان اف کندی، دستیار سابق وزیر دفاع آمریکا و استاد دانشگاه هاروارد.

بلکه باید تا حد زیادی موافقت دیگر قدرتهای بزرگ نیز وجود داشته باشد. در یک نظم هژمونی، رهبر باید پیروانی داشته باشد و هرچه این پیروان ارزش‌ها و اهداف مشترک بیشتری داشته باشند، نظم هژمونی پایدارتر خواهد بود. (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۲۷۳) برخی دانشمندان بر ساختار اقتصادی جهانی تاکید می‌کنند در حالی که برخی دیگر، معتقدند دولت برای احراز شرایط هژمونی باید بر توزیع قدرت نظامی و اقتصادی مسلط باشد. عده‌ای دیگر هم معتقدند هژمونی، فراتر از توزیع منابع اقتصادی یا نظامی است. هژمونی، تنها شامل قدرت مادی نیست، بلکه اهداف اجتماعی را نیز می‌طلبد. چالز کیندلبرگر، معتقد است که کشور پیشنهاد باید عملکرد قدرتمند یک نظم آزاد اقتصادی را برای تضمین یک نتیجه حیاتی به عهده بگیرد (Kindleberger, 1973). یک دولت هژمونیک قدرت شکل دهی به قوانین بازی بین‌المللی بر طبق ارزش‌ها و منافع خود را دارد، البته توزیع هژمونیک قدرت همیشه نتایج مشابه بین‌المللی ایجاد نمی‌کند، بلکه نتایج بستگی به اهداف و اولویتهای خاص دولت دارای سلطه دارد. شرط دوام هژمونی در این است که قلدرانه و صیادانه و تنها به نفع دولت مسلط نبوده و رضایت سایر بازیگران را نیز جلب نماید. می‌توان گفت هژمونی زمانی بهتر عمل می‌کند که کمتر در دید باشد و دیگران بطور عادی آن را بپذیرند. بروس کامینز معتقد است «هژمونی اگر غیر مستقیم، جمعی، چند بعدی و مبتنی بر مصالحه باشد بیشترین تأثیر را دارد و اگر به جای رهبری مشروع جهانی، شکل سلطه داشته باشد، نتیجه عکس خواهد داشت». توانایی منابع مادی، اهداف اجتماعی، کنترل نتایج بین‌المللی حائز اهمیت برای دولت مسلط، و رضایت و پذیرش مستقیم توسط دیگر دولت‌ها از ملزومات هژمونی هستند. ضمن اینکه باید توجه داشت که توانایی کنترل نتایج بین‌المللی به معنی کنترل همه نتایج بین‌المللی در همه زمانها نیست، اما در یک ساختار هژمونی باید گروهی از نتایج بین‌المللی را که با اهداف و اولویتهای دولت مسلط همخوانی دارد شناسایی گردیده و دولت مسلط حتی اگر در تمام مناقشات غالب نباشد باید در تعیین قوانین بازی نقش کلیدی داشته باشد. نکته دیگر اینکه رضایت نسبی دیگر دولت‌ها به معنی اشتیاق بی حد و تمایل عامه به نظم هژمونی نیست. (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۲۷۵-۲۷۸) پایدارترین نوع هژمونی آن است که برای رهبری دولت مسلط و اهداف اجتماعی آن رضایت عمومی وجود داشته باشد.

### کاربرد هژمونی در ادبیات بین‌الملل

در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ که بیشتر دانشمندان سیاسی آن را بالاترین نقطه هژمونی ایالات متحده می‌دانند، واژه هژمونی به نحوی طنز گونه به ندرت در ادبیات ارتباطی بین‌المللی، ظاهر شد. سپس در دهه ۷۰ یعنی در زمانی که بسیاری از دانشمندان سیاسی آمریکا، مسئله هژمونی افول کننده را مطرح ساختند، کاربرد بیشتری یافت و هژمونی و در سال‌های دهه ۸۰ ثبات هژمونیک به کانون موضوعات مربوط به روابط بین‌الملل تبدیل شد. (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۲۷۵)

برخی محققان مثل «رابرت کاکس»<sup>۱</sup> و «استفن گیل»<sup>۲</sup> بحث هژمونی را تقریباً با همان لوازمی که مورد توجه گرامشی بود در سطح بین‌الملل، مورد پردازش قرار دادند، اما اشخاص دیگری مثل «رابرت گیلپین»<sup>۳</sup>، «رابرت کوهین»<sup>۴</sup> و «ایمانوئل والرشتاین»<sup>۵</sup> با ادبیاتی نسبتاً متفاوت از گرامشی، مساله هژمونی را در روابط بین‌الملل و به طور مشخص در اقتصاد سیاسی بین‌الملل مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند که آن را در قالب دو برداشت (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۸۷۱-۸۶۰) زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

#### الف) برداشت مارکسیستی

این نگاه به مفهوم هژمونی در اقتصاد سیاسی، تحت تأثیر مفروضه‌های مارکس، درباره سرمایه داری است لذا همان نیروهایی که مبارزه طبقاتی و توسعه نابرابر را به وجود می‌آورند، اقتصاد سیاسی جهانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. مارکسیست‌ها در تحلیل هژمون پیش از هر چیز، بستر طبقاتی آن را مد نظر قرار می‌دهند. دو نحله قابل توجه از مارکسیست‌هایی که در باب هژمونی در عرصه جهانی تئوری پردازی کرده‌اند عبارتند از: «سیستم جهانی»<sup>۶</sup> و «نوگرامشینیسم»<sup>۱</sup> که از شاخص‌ترین

1 - Robert w. cox

2 - Stephen gill

3 - Robert Gilpin

4 - Robert o. koehane

5 - Immanuel Wallerstein

6 - World-System

نمایندگان آنها به ترتیب می‌توان به ایمانوئل والرشتاین و رابرت کاکس، اشاره کرد.

#### ب) برداشت رئالیستی - لیبرالیستی

تعریف این دو جریان<sup>۲</sup> از هژمونی تقریباً مشترک بوده و بیشتر بر عناصر ملموسی چون قدرت اقتصادی و نظامی تاکید دارند. از نظر اینها در سیستم هژمونیک، توزیع قدرت به گونه‌ای نابرابر است که یک دولت ابرقدرت، نقش هژمون را بازی میکند. دو تن از شاخص‌ترین نمایندگان این گروه، رابرت گیلپین و رابرت کوهین هستند.<sup>۳</sup> اینها هژمونی را با رویکردی دولت-ملتی در مباحث مربوط به اقتصاد سیاسی بین‌الملل مورد استفاده قرار داده و نقش ویژه‌ای برای قابلیت‌های اقتصادی دولت هژمون قائلند.

#### نظریه‌ی ثبات هژمونیک

«نظریه‌ی ثبات هژمونیک»<sup>۴</sup>، اقتصاد بین‌المللی لیبرال را که بر آزادی تجارت بین‌الملل تمرکز دارد، با اتکا به قابلیت‌های هژمون تحلیل می‌کند و در اصل یک نظریه رئالیستی تلقی می‌شود. این نظریه ابتدا توسط کیندلبرگر<sup>۵</sup> مطرح گردید. وی که معتقد به وجود ثبات دهنده واحد برای ثبات اقتصاد جهانی بود، پس از بررسی راههای احتمالی مختلف برای تهیه «کالای عمومی»<sup>۶</sup> در عرصه بین‌الملل، رهبری<sup>۷</sup> یا «حکمرانی مطلق خیر خواهانه»<sup>۸</sup> را تنها راه حل ممکن (Kindleberger, 1983/84:626-630) و رشد و شکوفایی کالاهای عمومی جهانی را مستلزم

1 - Neo-Gramscianism

۲ - در اینجا تاکید بر دو نحله نورتالیسم و نهاد گرایی نو لیبرال است.

۳ - برای آشنایی بیشتر بانظرات اندیشمندان این دو نوع تفکر، رک: قنبرلو، ۱۳۸۵، ثبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی-امنیتی امریکا، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۵، صص ۸۸۷-۸۶۱.

4 - Hegemonic Stability Theory

5 - Kindleberger

6 - Public goods

7 - Leadership

8 - Benevolent Despotism



رهبر یا مجری می‌دانست. (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۸۷۱) بر اساس این نظریه، قدرت هژمون خدماتی به نظام بین‌المللی ارائه می‌کند و سایر کشورهای موجود در این سیستم، اگر این خدمات را مفید ارزیابی کنند، از تلاش برای چالش فعال با هژمون خودداری خواهند کرد. (طهماسبی دهکردی، ۱۳۸۳: Bashgah.net) بنابراین در یک فرایند دوطرفه مبتنی بر رضایت نسبی از سوی هژمون و سایر کشورها، هزینه‌های مربوط به ثبات تحقق یافته و اهداف آنها تامین می‌گردد.

### دیدگاه رئالیسم تهاجمی

رئالیستها در چارچوب ثبات هژمونیک معتقدند سیستم باز اقتصاد بین‌الملل به این خاطر جریان دارد که قدرت هژمون خواهان آن بوده و منافع او نیز در اتخاذ این سیاست است و از آنجا که دغدغه قدرت هژمون حفظ و تقویت موقعیت قدرت خود در عرصه بین‌المللی است، از شکل‌گیری همکاری با رژیم‌هایی که مغایر با این هدف باشند جلوگیری می‌کند و در راستای هماهنگی سیستم علاوه بر ترغیب، به اجبار نیز متوسل می‌شود. (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۸۷۴)

از نظر رئالیستهای تهاجمی، قدرتهای بزرگ و رقابت مستمر آنان با یکدیگر برای کسب قدرت بیشتر، همواره سیاستهای بین‌المللی را رقم زده است. هدف اولیه هر دولت به حداکثر رساندن سهم خود از قدرت جهانی است، بدین معنا که قدرتهای بزرگ با یکدیگر به رقابت پرداخته، اما نمی‌کوشند که به قدرتمندترین دولت تبدیل شوند، بلکه هدف غایی آنان تبدیل شدن به هژمون است، یعنی در سیستم، تنها باید یک قدرت بزرگ وجود داشته باشد. از این رو، به اعتقاد میرشایمر، در سیستم بین‌المللی، قدرتهای طرفدار وضع موجود وجود ندارند؛ چرا که آنها می‌خواهند برای تبدیل شدن به هژمون موقعیت برتر خود را نسبت به رقبایشان حفظ کنند. (Mearshiemer, 2001: 2) رئالیستهای تهاجمی، تبدیل شدن به یک هژمون جهانی، را پایانی بر رقابتهای امنیتی در یک محیط آنارشی دانسته و معتقدند، امنیت مطلق برای یک قدرت هژمون، خط پایان بر آنارشی جهان و آغازی برای حکومت سلسله مراتبی یک هژمون جهانی خواهد بود. از نظر میرشایمر، اگر یک دولت بتواند موقعیت هژمون جهانی را به دست آورد، سیستم بین‌المللی از آنارشیک به سمت سلسله مراتبی تغییر خواهد یافت. (کامل، ۱۳۸۲: ۱۰)

### هژمون‌گرایی آمریکا

امریکا پس از جنگ جهانی دوم به حدی از برتری رسید که نقش قدرت هژمون را ایفا نمود و این وضعیت دست کم تا زمان جنگ ویتنام یکی از مؤثرترین عوامل تعیین کننده در سیستم بین‌المللی بود. مدیریت تعامل و تقابل ژئوپلیتیکی با شوروی سابق، حفظ اتحادیه نظامی غرب، مدیریت روابط درون اتحادیه، مخالفت با استعمار سنتی، برقراری نظم جدید در کشورهای جهان سوم، حاکمیت دلار، ایجاد نهادهای پولی و بین‌المللی، فراهم سازی کالاهای عمومی سیستم بین‌الملل مثل امنیت و سرمایه‌های عمومی، جلوگیری از تغییرات اجتماعی رادیکال در اروپا و ایجاد اشتغال و رفاه اقتصادی در این قاره، از جمله مواردی هستند که در سایه هژمونی آمریکا در این مقطع مدیریت گردیدند. (امینیان، ۱۳۸۶: ۲۴) قدرت نظامی گسترده آمریکا، چیرگی آن بر عرصه اقتصاد بین‌المللی، نقش آن در نهادهای بین‌المللی وضعیت پیروزی آن در جنگ سرد، رهبری نظام لیبرالیسم، شکست ارتش‌های عراق و یوگوسلاوی و به طور کلی، فاصله قدرت آمریکا با سایر قدرت‌ها باعث شده تا در محافل علمی آمریکا و بخش مهمی از محافل اروپایی نظام بین‌الملل را تک قطبی و امنیت بین‌المللی را تابعی از هژمونی بلا معارض آمریکا تصویر نموده (کرمی، ۱۳۸۳: ۹۷) که به پشتوانه قدرت اقتصادی، نظامی، فناوری و فرهنگی خود در عرصه سیاست به کار می‌بندد.

افزون بودن بودجه نظامی آمریکا از مجموع بودجه نظامی ژاپن، آلمان، فرانسه، انگلستان، ایتالیا (قدرت اقتصادی دوم تا ششم جهان) روسیه دارنده نزدیک به ۵۰۰۰ کلاهک هسته‌ای و چین با بیش از یک میلیارد نفر، این کشور را از نظر موقعیت و جایگاه جهانی در منزلتی قرار می‌دهد که هژمونی آن اجتناب ناپذیر می‌شود. (دهشیار، ۱۳۸۲: ۴۵) زیرا در تمامی زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی فاصله آشکاری با سایر قدرت‌ها دارد و توانسته است روابط بین کشورها را تا حد زیادی مدیریت نماید.

### از برتری به هژمونی

در دوران جنگ سرد، آمریکا در رقابت با شوروی در تمامی زمینه‌ها برتری داشت که در

نهایت عدم توانایی رقابت ساختارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی شوروی منجر به اضمحلال نظام دوقطبی گردید. اما پس از فروپاشی شوروی آمریکا از جایگاهی ممتاز و تاریخی برخوردار گردید و در تلاش برای تثبیت هژمونی خود بر صحنه روابط بین‌الملل برآمد. بازگرداندن ثبات به اروپا در بحران یوگسلاوی، ساقط نمودن طالبان در افغانستان، توفیق در مجاب نمودن قدرتهای برتر جهانی به ضرورت خلع سلاح عراق و تلاش این کشور در شکل دادن به قواعد حاکم بر نظام بین‌الملل و روابط کشورها در همین راستا صورت گرفت. (همان: ۱۲۰)

علیرغم برتری آمریکا بر شوروی، هژمونی این کشور در طول جنگ سرد هرگز کامل نبود، زیرا شوروی چالشی ژئوپولیتیک و نماینده یک گزینه عقیدتی موفق بود. آمریکا به عنوان یک قدرت بزرگ در اواخر سالهای دهه ۹۰ و اوایل سالهای قرن بیستم ظهور کرد (Zakaria, 1999). در پایان جنگ سرد، موقعیت آمریکا در جهان بیشتر یک سلطه نظامی همراه با افول نسبی اقتصاد است، اما ده سال پس از آن، برتری نظامی آمریکا افزایش یافت و این کشور به طور همزمان موقعیت نسبی اقتصادی را نیز به دست آورد. اقتصاد این کشور در دهه ۹۰ با دیگر رقبا به مبارزه پرداخت. شرکت‌های مستقر در آمریکا و اقتصاد عام بیش از اقتصادهای دیگر کشورها از انقلاب تکنولوژیک اطلاعات بهره برد. آنچه در پایان سالهای دهه ۸۰ مبارزه برای برتری تکنولوژیک بین ژاپن و ایالات متحده بود، یک دهه بعد به نفع آمریکا پایان یافت و این کشور خود را در راس هرم توزیع قدرت مادی دید. ویلیام وولفورت در این مورد می‌گوید، تمایز و برتری آمریکا بی سابقه است و «هرگز در تاریخ مدرن، کشور برتر چنین تسلط اقتصادی و نظامی نداشته است». (wohlford, 1999: 13) طی سالهای دهه ۹۰ مقامات آمریکایی استراتژی ژئوپولیتیک اتخاذ کردند که برای حفظ و گسترش برتری طراحی شده بود. این استراتژی تلاش‌هایی برای پیشگیری از ظهور چالش‌گرانه قدرتهای بزرگ، استفاده از نهادهای بین-المللی مثل «WTO» یا «IMF» برای انعکاس ارزش‌های آمریکایی و درگیری در مناطق کلیدی که قدرت اقتصادی و نفوذ بالقوه ژئوپولیتیک در آن تمرکز پیدا کرده اند را شامل می‌شد. (Mastanduno, 1997: 49-88) در اروپا استراتژی آمریکا به حفظ و توسعه ناتو برای گسترش ثبات منطقه‌ای و جلوگیری از ظهور چالش‌گر قدرتهای بزرگ ولی در آسیا-اقیانوسیه این حضور کمتر تهدید کننده و برای تامین امنیت کشورهای کوچک بیشتر اطمینان بخش بود. (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۲۷۷-۲۸۷)

هنری کیسینجر می‌نویسد: نظام بین‌المللی قرن ۲۱، دارای حداقل شش قدرت اصلی امریکا، اروپا، چین، ژاپن، روسیه و احتمالاً هندوستان از پنج تمدن مختلف به اضافه کشورهای متوسط و کوچک خواهد بود. (Kissinger, 1996: 178) ساموئل هانتینگتون نیز معتقد است که در دوره پس از جنگ سرد تنها یک ابرقدرت وجود دارد که می‌تواند تنها با همکاری ضعیف کشورهای دیگر، حتی بدون پشتیبانی آنها، به گونه‌ای مؤثر مسائل بزرگ بین‌المللی را حل و فصل کند. وی مدعی است که ساختار قدرت در جهان تک قطبی چهار سطح دارد که در رأس همه امریکا قرار دارد و در سطح دوم قدرتهای عمده با نفوذ در بخشی مناطق مثل اتحادیه اروپا، روسیه، چین، هند، برزیل و ایران، و در سطح سوم قدرتهای متوسط منطقه‌ای که نفوذشان کمتر از قدرتهای عمده منطقه‌ای است و در نهایت سایر کشورها در سطح چهارم قرار می‌گیرند. (هانتینگتون، ۱۳۸۲: ۴) در کنار این دیدگاه نواقح گرایانی چون والتر معتقدند که در جهان پس از جنگ سرد، تنها یک ابرقدرت وجود دارد و این شرایط پس از سقوط امپراطوری روم بی سابقه است (والترز، ۱۳۸۲: ۱۱۴-۱۲۱) و سلطه امریکا تا آنجاست که نه یک کشور خاص بلکه ائتلافی از چندین کشور در آینده نزدیک، قادر به ایجاد تعادل و توازن با امریکا نخواهند شد (کرمی، ۱۳۸۳: ۹۰-۹۱)، زیرا همانگونه که گذشت، امریکا توانسته است در شاخصه‌های مختلف قدرت فاصله خود را با سایر کشورها حفظ نماید. البته این مساله هرگز مطلق و مستمر نبوده و چنانکه در صفحات بعد اشاره خواهد رفت هژمونی امریکا با چالشهایی روبرو گردیده که این چالشها به تدریج باعث افول آن خواهند شد.

#### از استراتژی تدافعی به تهاجمی

در دهه ۹۰ با حوادث اقتصادی شرق آسیا این ایده که «قرن پاسیفیک»<sup>۱</sup> در برابر است، زیر بار سنگینی «هژمونی اقتصادی» امریکا به زوال گرویده (Mastanduno, 2000: 493-508) و

1 - Pacific Century

دستاوردهای نسبی آمریکا در حیطه رقابت اقتصادی، منبع قدرت این کشور گردید. (Mastanduno, 1991: 73-74) با در نظر گرفتن این واقعیات بود که در ابتدای قرن ۲۱ این ذهنیت در بین تصمیم گیرندگان امریکایی شکل گرفت که قرن ۲۱ «به مانند قرن قبلی امریکایی خواهد بود». (Valladao, 1996) رهبران امریکا در بطن این چارچوب فکری، استراتژی کلان مبتنی بر مفهوم ناهم‌وردی امریکا را با توجه به این درک که هیچ کشوری جز امریکا قادر به شکل دادن به نظم و ثبات بین‌المللی نیست و تنها امریکا از این توانمندی برخوردار است را بنیان نهادند. (Ikenberry, 2002) پل ولفووتیز که نقش اساسی در طراحی استراتژی تهاجمی امریکا داشت معتقد است که جلوگیری از ظهور هر کشور رقیبی می‌بایست همواره پایه استراتژی اساسی امریکا باشد. (Bacevich, 2002: 44) به جهت ماهیت هرج و مرج گرای نظام بین‌الملل این منطق همیشه وجود داشته است که «هیچ کشوری محق برای فرمان راندن نیست و در ضمن هیچ کشوری هم ضرورتی برای اطاعت کردن ندارد» (Waltz, 1979: 88)، اما آنچه وضوح فراوان دارد، این واقعیت است که رهبران امریکا به لحاظ ظرفیت‌های نظامی و گستردگی جهانی ارزش‌های فرهنگی لیبرالیسم خود را دارای حق یافته اند و با توجه به این نکته است که امریکا درصدد اشاعه است و ضرورتی برای توازن احساس نمی‌کند. هدف امریکا و سایر دولت‌ها در طول قرن بیستم (به مانند قرون گذشته) این بود که «موقعیت خود را حفظ کنند». (Ibid: 126) اما امروزه امریکا خواهان ایفای نقش هژمون در سیستم (Mearsheimer, 2001: 21) بوده و هدفش به حداکثر رسانیدن قدرتش (دهشیار، ۱۳۸۶: ۴۴-۵۶) با توجه به توانمندی ابتکاری در شیوه مدیریت جهانی و برتری بدون منازعه (calco, 1987: 14) و تلاش به عنوان معرفی خود به جهانیان در چهره هژمونی خیرخواه (Huntington, 1999: 37-38) که با بهره برداری از منابع اقتصادی، نظامی، ایدئولوژیک و سیاسی لازم (کیوان حسینی، ۱۳۸۳: ۳۴-۳۵) ایجاد شده، می‌باشد.

از آنجا که هویت ملی امریکا بر اساس یک مجموعه از ارزشهای سیاسی و اقتصادی جهان شمول تعریف شده است، (Huntington, 1993: 82) این کشور باید میزان بیشتری از منابع، خوش

بینی و فعال بودن که موسوم به «انرژی سیاست»<sup>۱</sup> است را به صحنه جهانی سوق داده و فزونترین مسئولیتها را تقبل نموده و در صحنه بین‌الملل فعال باشد تا برجسته تر از گذشته همانند ۱۸۹۸ «برا ی آرمان انسانیت» بجنگد و مانند ۱۹۱۷ دنیا را «مکانی امن برای دموکراسی گرداند». با توجه به قدرت نظامی غیر قابل رقابت با بودجه‌ای نزدیک به پانصد میلیارد دلار و اقتصادی پویا و سرانه تولید خالص بیش از ۱۲ تریلیون دلار و اینکه با در نظر گرفتن این مولفه‌ها امریکا در «لحظه تک قطبی» قرار دارد که در تاریخ بشر بی سابقه است، پس باید حضور همه جانبه را پیشه کند و نه تنها به نمایش قدرت بلکه به انعکاس ارزشهای کشور نیز پردازد. در سایه این مسائل بود که توجه رهبران امریکا، فراتر از حفظ ثبات و «راهبرد غلبه» معطوف گردید و منطق راهبرد تهاجمی جانشین راهبرد تدافعی گشت. از اینجا بود که سیاست‌های امپریالیستی در دستور کار آنها قرار گرفت. سیاست امپریالیستی نیز همیشه مستلزم ایدئولوژی است، زیرا برخلاف سیاست حفظ وضع موجود، امپریالیسم همیشه مسئولیت اثبات را بردوش دارد. امپریالیسم باید ثابت کند که وضع موجود (که درصد بر اندازی آن است) باید برانداخته و قدرت مجددا توزیع شود. دگرگونی گسترده در الگوهای قدرت در عرصه جهانی اوایل دهه ۹۰ منجر به طراحی مجدد راهبرد کلان امریکا بعد از دوران ریاست جمهوری روزولت گردید، امری که در سایه ماهیت نظام بین‌الملل که «خودیاری»<sup>۲</sup> را اعتبار می‌دهد و طبیعت دو سویه انسان را که از یک سو ترس را عصاره حیات دانسته و از جانب دیگر نیاز به همکاری را ضروری می‌بیند، اجتناب ناپذیر می‌نمود. با جابجایی قدرت، تعریف امریکا از منافع ملی جهانی تر شد و خطرات و نحوه مبارزه با آنها نیز عوض شدند و این امر باعث شد تا راهبرد دفاعی «بازیگر راضی و خرسند» که بازتاب جنگ سرد و خواهان حفظ وضع موجود بود جای خود را به راهبرد تهاجمی «بازیگر حد اکثر گرا» که خواهان به حداکثر رسانیدن قدرت خود و ایفای نقش «هژمون در سیستم» بود، بدهد. (دهشیار، ۱۳۸۵: ۳۵-۵۱)

1 - Policy Energy

2 - Self-Help

### چالش‌های هژمونیک‌گرایی آمریکا

علی‌رغم اینکه آمریکا از قدرت مرکزی برخوردار است و در نقطه کانونی نظام بین‌الملل قرار دارد، با چالش‌هایی روبه‌رو گردیده که ناشی از ماهیت و عملکرد بازیگران اصلی آن در حوزه‌های منطقه‌ای تلقی می‌شود. (Ikenberry, 1996: 97) تلاش آمریکا برای تسری قواعد داخلی آن کشور به حوزه نظام بین‌الملل و مخالفت بازیگرانی چون کشورهای اروپایی، چین و روسیه باعث شده که این روند به سایر کشورها نیز منتقل گردیده و سطح جدیدی از تعارض در پیرامون بوجود آید. کشورهای متحد آمریکا در پیمان آتلانتیک شمالی، سازمان همکاری اقتصادی آسیا-اقیانوسیه و مجموعه تجارت آزاد امریکای شمالی مخالفت خود را با الگوهای رفتاری و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آمریکا در برخورد با موضوعات و حوادث مربوط به سیاست بین‌الملل، اعلام داشته‌اند. در شرایط موجود آمریکا قادر به اتخاذ تصمیم نهایی در رابطه مسائل و موضوعات پیچیده جامعه بین‌المللی نیست. به عبارتی می‌توان تاکید داشت که به هر اندازه سیستم جهانی از پیچیدگی و وابستگی متقابل گسترده تری برخوردار گردد، به همان میزان امکان اعمال هژمونی اقتدار آمیز از سوی یک قدرت مرکزی کاهش می‌یابد. (متقی، ۱۳۸۶: ۱۸-۱۹) چالش دیگر برای هژمونی آمریکا رقبای سرسخت اقتصادی آسیایی و اروپایی هستند که با آمریکا رقابت جدی دارند و با توجه به شرایط موجود و بحران مالی پیش آمده، در صورت بهره برداری درست از این وضعیت می‌توانند شرایط را به سود خود تغییر دهند.

یکی دیگر از شاخص‌های «سلطه جهانی»<sup>۱</sup> را می‌توان ارتقاء قابلیت‌های نظامی، دفاعی و استراتژیک کشورها دانست. کشوری که بتواند با تقویت شاخصه‌های لازم بر موازنه قوا غلبه کند، به قابلیت هژمونیک دست می‌یابد. بر اساس چنین سطحی از قدرت نظامی، ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ به گونه‌ای در روند بحران‌های منطقه‌ای و سیاست‌های بین‌الملل مداخله نمود که در راستای آن اگر از قابلیت‌ها و شاخص‌های مؤثر تری از قدرت اقتصادی برخوردار بود

1 - World Hegemony

می‌توانست رهبری نظام بین‌الملل را به عهده گرفته و در شکل بندی جهان به گونه مؤثرتری ایفای نقش نماید. به دلیل فقدان ابزارها و توان اقتصادی مطلوب، ادامه روند نظامی‌گری امریکا نیز به تدریج در طولانی مدت کاهش خواهد یافت و در نتیجه این کشور قادر نخواهد بود که قواعد بنیانی و جوهری نظام بین‌الملل را ارائه دهد. اما در دهه موجود دارای سطحی از توان و قدرت نظامی می‌باشد که بر اساس آن قادر خواهد بود اقدام باز دارنده برای مقابله با بازیگران به انجام رسانده و کشورهایی که قواعد مورد نظر جامعه جهانی را در سطح مختلفی بی‌ثبات می‌کنند، تحت تأثیر اقدامات خود قرار دهد. (Layne and Warz, 1993: 17) اما کسب چنین الگویی از هژمونی با توجه به تحولات بین‌المللی در آینده نظام بین‌الملل با ثبات تلقی نمی‌شود، (Modelski and Thompson, 1988: 84) زیرا به هر اندازه تمرکز هژمونیک کشورها و قدرت‌های بزرگ برای کنترل حوادث کاهش یابد، در طولانی مدت قابلیت و توان هژمونیک آنها نیز کاهش خواهد یافت. (Carpenter, 1997:29) از آنجا که امریکا درصدد است تا هزینه نظامی‌گری بین‌المللی را از طریق کشورهای دیگر جبران نماید، ادامه این روند، نیز منجر به تحقیر امریکا خواهد شد (Wallerstein, 152) و به تدریج در سایه این مسائل، قدرت کنترل نظام بین‌الملل را از دست خواهد داد و به همین میزان سلطه این کشور نیز افول خواهد داشت. (متقی، ۱۳۸۶: ۳۰-۳۶)

تاریخ ظهور بازیگران هژمون و قدرت‌های سلطه‌گر نشان می‌دهد که هیچ کشوری بدون قابلیت اقتصادی نتوانسته است به قدرت هژمونیک و مقام سلطه نائل گردد. در این رابطه «پل کندی» با ایجاد ارتباط بین ساخت تولیدی جوامع و نقشی که در تحولات ثانویه نظام بین‌الملل ایفا کرده اند، ثابت کرده است که هیچ کشوری نمی‌تواند بدون برخورداری و بهره‌گیری از قدرت اقتصادی قابل ملاحظه جهان را رهبری کند و یا حتی یک قدرت بزرگ باقی بماند و بتواند بر کشورهای دیگر تأثیر گذاری نموده، الگوهای خود را توسعه دهد. (Kennedy, 1989: 53) کندی بر نشانه‌های اقتصادی نظام‌های سلطه‌گرا تأکید داشته و آن را در تاریخ اقتصادی جهان مورد ملاحظه و تحلیل قرار می‌دهد. در حالی که تحلیل گران دیگری همانند جان ایکنبری، قدرت اقتصادی را شرط لازم اما ناکافی برای بازیگران هژمونیک گرا می‌دانند. آنان قدرت را در قالب نشانه‌های متنوعی تحلیل



می‌کنند. هرگاه آهنگ رشد اقتصادی کشورهای هژمون کاهش می‌یابد، در آن شرایط زمینه برای افزایش برنامه‌های نظامی و همچنین توسعه نظامی گری نیز فراهم خواهد شد. رابطه بین نظامی گری و رشد اقتصادی قدرت‌های بزرگ مورد توجه «چارلمز جانسن» قرار گرفته است وی بر این اعتقاد است که بودجه‌های نظامی کلان، روند نظامی گری در دهه ۱۹۸۰، هزینه‌های مربوط به تحقیق و توسعه و نیاز امریکا برای حفظ موقعیت نظامی خود برای ایجاد توازن منطقه‌ای، از جمله مواردی است که منجر به مطلوبیت برتر ابزارها و سازه‌های دفاعی ایالات متحده در مقایسه با سایر کشورهای صنعتی گردیده است. (Chalmers, 2000: 25)

با نگاهی به روند، سطح و میزان هژمونی اقتصادی ایالات متحده در اقتصاد جهانی مشاهده خواهیم کرد که شاخصه‌های اقتصادی این کشور به تدریج ضعیف تر گردیده است. این امر را باید در راستای سطح تولید ناخالص داخلی امریکا در مقایسه با کشورهای دیگر مورد توجه قرار داد. در سال ۱۹۵۰ ایالات متحده تقریباً نیمی از تولید ناخالص داخلی جهان را دارا بود در حالی که این روند در پایان دهه ۱۹۸۰ به ۳۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهان کاهش پیدا نموده است. شواهد نشان می‌دهد که نرخ رشد درآمد سرانه امریکا در مقایسه با ژاپن، کشورهای بازارمشترک و برخی از کشورهای جهان سوم پایین آمده است. همچنین امریکا در مقایسه با ژاپن، آلمان و کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه که هریک به ترتیب در حدود ۳۰، ۲۰ و ۲۱ درصد از تولید ناخالص ملی خود را سرمایه گذاری می‌کنند، درصد کمتری را سرمایه گذاری کرده به گو نه‌ای که در سال ۱۹۸۷ این میزان (سرمایه گذاری) به ۱۶ درصد تولید ناخالص داخلی امریکا رسید. (Gorden, 1990: 16) نشانه‌های دیگری چون افزایش بدهی اقتصادی امریکا نیز در راستای افول قابلیت‌های اقتصادی این کشور به چشم می‌خورد. ایالات متحده از زمان جنگ جهانی دوم به بعد از یک سو با کاهش تولید ناخالص داخلی روبه رو گردیده و از سوی دیگر سهم خود برای سرمایه گذاری در کشورهای دیگر را کاهش داده است. به عبارت دیگر در این دوران ایالات متحده بیش از آنکه سرمایه گذاری کرده باشد، مبادرت به جذب سرمایه کشورهای صنعتی اروپا، ژاپن و دیگر واحدها نموده است. «مایکل هانت» بر این اعتقاد است که امریکا به تدریج با محدودیت‌های فراگیری روبه رو گردید که این محدودیت‌ها توان اقتصادی آن کشور را به عنوان یکی از ابزارهای

سیاست خارجی کاهش می‌دهد. (Hant, 1990: 32) «میزان هژمونی اقتصادی آمریکا در سال ۱۹۵۰ در حدود ۵۳/۸ درصد، در سال ۱۹۵۵ در حدود ۵۰/۳ درصد، در سال ۱۹۶۰ به میزان ۴۶/۴ درصد، در سال ۱۹۸۵ به میزان ۳۶/۷ درصد، در سال ۱۹۹۰ به میزان ۳۵/۶ درصد بوده است. آمارهای فوق بیان‌کننده آن است که سطح هژمونی اقتصادی آمریکا در هر سال در حدود نیم درصد کاهش یافته است.» (Summers and Heston, 1991: 355) به موازات کاهش قابلیت اقتصادی آمریکا، سطح مداخله‌گرایی آن کشور در نظام بین‌المللی افزایش یافته است. این امر به مفهوم افول تساعدی بازیگر هژمون محسوب می‌شود. اگرچه هنوز هم سهم اقتصادی آمریکا در مقایسه با سایر کشورهای صنعتی غرب برتر و تایین‌کننده تر می‌باشد اما قادر نخواهد بود، سلطه مطلق خود را بر سیاست بین‌الملل اعمال کند. (Modelski and Thompson, 1988) تاریخ اقتصادی آمریکا نشان می‌دهد که این کشور در برخی از مقاطع زمانی با بحران‌های ناشی از کاهش اقتصاد سرمایه‌داری روبه‌رو می‌شود. واحدهایی که حجم بیشتری از قابلیت اقتصادی را به خود اختصاص دهند، طبعاً از آمادگی بیشتری برای ضربه دیدن از بحران‌های اقتصاد جهانی برخوردارند. چنین شرایطی را می‌توان در سال ۱۹۲۹ ملاحظه نمود. بحران اقتصادی جهان تأثیر قابل توجهی بر افول توانمندی اقتصاد آمریکا به جا گذاشت چنین روندی در دهه ۱۹۸۰ نیز شکل گرفت. (متقی، ۱۳۸۶: ۲۵-۳۰) به طور قطعی بحران اقتصادی اخیر نیز بر کاهش قابلیت‌های اقتصادی آمریکا در اعمال هژمونی، تأثیرهای منفی بسیار قابل توجهی بر جای خواهد گذاشت.

### بحران اقتصادی آمریکا، ریشه‌ها و تبعات

پس از ۱۱ سپتامبر بانک مرکزی آمریکا با هدف افزایش سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی و رونق اقتصادی، اقدام به کاهش نرخ بهره نمود این نرخ از ۲/۵ درصد در اکتبر ۲۰۰۱، به ۱/۷۵ درصد در پایان سال ۲۰۰۱، ۱/۲۵ درصد در نوامبر ۲۰۰۳ و یک درصد در ژوئن ۲۰۰۳ رسید. این کاهش سبب شد تا نرخ وام و تسهیلات مسکن نیز کاهش یافته و با توجه به رکود نسبی بازار سهام، بخش مسکن از آن استقبال نماید. از طرفی رشد اقتصادی و تورم در آمریکا و سایر کشورها موجب شد تا بانک مرکزی نرخ بهره بانکی را افزایش دهد.

این امر موجب شد که وام گیرندگان بخش مسکن در پرداخت اقساط خود با مشکل مواجه گردیده و اعلام ورشکستگی نمایند. بانک‌ها نیز برای جبران زیان‌های خود، اموال و خانه‌های بدهکاران را مصادره و حراج کردند. اشباع بازار مسکن و نرخ بالای بهره نیز موجب کاهش قیمت مسکن شد و در نتیجه بحران مالی ابعاد گسترده خود را نمایان ساخت. (ماهنامه اقتصاد ایران، شماره ۱۱۹: ۴۸-۵۰) در مجموع مهمترین علل وقوع بحران عبارتند از طولانی شدن دوران رونق در بسیاری از اقتصادهای پویای جهان؛ رشد شدید بخش ساختمان در آمریکا و سایر کشورها به عنوان موتور رشد و توسعه؛ ترس از فرار سرمایه و واگذاری بسیار آسان اعتبارات در بخش‌های مختلف اقتصاد از جمله ساختمان؛ بسته بندی وام‌های اعطایی و توزیع آن بین سایر موسسات مالی در سراسر جهان؛ عدم رعایت ضوابط در انتقال ریسک بین موسسات مالی؛ (مرزبان، ۱۳۸۸: ۳۳)

این بحران که پس از بحران ۱۹۲۹ بی نظیر بود، اقتصاد ۱۴ هزار میلیارد دلاری این کشور را به زانو درآورده است. علاوه بر آن، آمریکا با ۱۰ هزار میلیارد از ۴۴ هزار میلیارد دلار بدهی خارجی جهانی، بدهکارترین کشور جهان به شمار می‌رود. در سال ۲۰۰۹ کسری بودجه آمریکا بیش از یک تریلیون دلار پیش بینی شده و علاوه بر آن قدرت آمریکا در مقابل رقبایی که از رشد اقتصادی بیشتری برخوردارند در حال کاهش است. (ماهنامه اقتصاد ایران، شماره ۱۱۹: ۴۳-۴۴) سقوط شاخص‌های بورس ایالات متحده نیز پس از بحران بزرگ ۱۹۲۹ کم سابقه بوده است. این شاخص‌ها در سال ۲۰۰۸ بیش از ۳۰٪ افت نمودند. در ماه دسامبر (۲۰۰۸) چین سی سالگرد آغاز سیاست‌های «اصلاحات و گشایش» را جشن گرفت در این مدت میانگین سالانه رشد اقتصادی چین ۹/۸ درصد بوده است. میانگین سالانه رشد اقتصادی هند در پنج سال اخیر ۸/۸ بوده که در کنار افزایش همزمان اهمیت و اعتبار هند در سطح جهان، شرایط ویژه‌ای را برای این کشور در مناسبات سیاسی و اقتصادی جهان فراهم کرده است. در سال ۲۰۰۸ ارزش یکصد ین ژاپن در برابر دلار در حدود ۲۰٪ و ده برابر یورو حدود ۲۲٪ افزایش یافت. (ماهنامه اقتصاد ایران، شماره ۱۲۰: ۵۳-۶۴)

ناکامی دولتمردان آمریکا در مهار بحران موجب کمرنگ شدن رهبری آمریکا در حوزه‌های

سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گردیده است. این کشور از طرفی به دلیل سیاست‌های یکجانبه دولت بوش، به شدت نفوذ و اعتبارش را از دست داده و از طرف دیگر رقبای جدیدی مثل چین، هند و روسیه در عرصه مناسبات سیاسی، اقتصادی و نظامی عرض اندام می‌نمایند. در داخل نیز بحران اقتصادی، مشکلات فزاینده‌ای را برای این کشور ایجاد نموده است. به گونه‌ای که بحران اقتصادی در آمریکا و موقعیت مناسبت رقبای آن موجب تقویت این دیدگاه گردیده که هژمونی آمریکا رو به زوال است و این کشور ناگزیر از اتخاذ چندجانبه‌گرایی در سیاست بین‌المللی است.

### نتیجه گیری

امریکا پس از جنگ جهانی دوم به حدی از برتری رسید که نقش قدرت هژمون را ایفا نمود و این وضعیت یکی از مؤثرترین عوامل تعیین کننده در سیستم بین‌المللی بود. آنگونه که هانتینگتون معتقد است، در آغاز هزاره سوم، رهبران آمریکا راهبرد کلان خود را بر پایه دو فرض بنیان نهادند؛ یکی اینکه هیچ کشوری جز آمریکا قادر به شکل دادن به نظم و ثبات بین‌المللی نیست و دیگر اینکه تنها امریکاست که هویت ملی اش بر اساس یک مجموعه از ارزشهای سیاسی و اقتصادی جهان شمول تعریف شده است. لذا با توجه به مولفه‌های گوناگون قدرت، از جمله قدرت نظامی غیر قابل رقابت، منطق راهبرد تهاجمی جانشین استراتژی تدافعی رهبران آمریکا گردیده و سیاست‌های امپریالیستی در دستور کار آنها قرار گرفت. صدام حسین هم با حمله به کویت فرصتی طلایی برای توجیه اخلاقی پیاده سازی استراتژی تهاجمی آمریکا ایجاد نمود و آنها نیز از این فرصت برای ایفای نقش هژمون و جلوگیری از حضور رقبای جدی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی استفاده کردند. اما از آنجا که دستیابی به هژمونی و باقیماندن در این موقعیت تابع مؤلفه‌ها و شرایط گوناگون و معمولاً دشوار می‌باشد، این موضوع در خصوص آمریکا نیز قابل اطلاق بوده و هژمونی این کشور با چالشهایی مواجه گردیده که روند افول آن را ملموس نموده است. ایالات متحده از زمان جنگ جهانی دوم به بعد از یک سو با کاهش تولید ناخالص داخلی روبه رو گردیده و از سوی دیگر سهم خود برای سرمایه گذاری در کشورهای دیگر را کاهش داده است. به عبارت دیگر در این

دوران ایالات متحده بیش از آنکه سرمایه گذاری کرده باشد، مبادرت به جذب سرمایه کشورهای صنعتی اروپا، ژاپن و دیگر واحدها نموده است. روند کاهش میزان هژمونی اقتصادی آمریکا در کنار افزایش بدهی اقتصادی و بحران مالی اخیر مبین این مساله است که این کشور قادر نخواهد بود، سلطه مطلق بر سیاست بین الملل اعمال کند و به ناچار به سمت چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی و پذیرش نقش سایر واحدها روی خواهد آورد.

## منابع

## منابع فارسی

## الف) کتاب

- ۱ - امینیان، بهادر (۱۳۸۶) آمریکا و ناتو؛ پایایی و گسترش ناتو و هژمونی آمریکا، تهران: دانشگاه امام حسین (ع)، موسسه چاپ و انتشارات.
- ۲ - ایکنبری، جی جان (۱۳۸۲) تنها ابر قدرت؛ هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، چاپ دوم، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۳ - ایگلتن، تری (۱۳۸۱)، درآمدی بر ایدئولوژی، ترجمه اکبر معصوم بیگی، تهران: نشر آگه.
- ۴ - برتنز، یوهانس ویلم (۱۳۸۲)، نظریه ادبی، ترجمه فرزانه سجودی، تهران: نشر آهنگ دیگر.
- ۵ - پورقیومی، ایوب (۱۳۸۷)، تأثیر جنگ ۳۳ روزه لبنان بر سیاست خاورمیانه‌ای نومحافظه کاران آمریکا، قم: اعتدال.
- ۶ - حسینی زاده، سید محمد علی (۱۳۸۶) اسلام سیاسی در ایران، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- ۷ - دهشیار، حسین (۱۳۸۶)، سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا، تهران: قومس.

## ب) مقاله

- ۸ - اس. لوی، جک. (۱۳۷۷)، "نظریه‌های متعارض ستیز بین‌المللی: رهیافت سطح تحلیل"، ترجمه پیروز ایزدی، مجله سیاست دفاعی، شماره ۲۴ و ۲۳، سال ششم شماره ۳ و ۴ (تهران: تابستان و پاییز ۱۳۷۷).
- ۹ - افول هژمونی آمریکا، ماهنامه اقتصاد ایران سال یازدهم، شماره ۱۲۰، بهمن ۱۳۸۷.
- ۱۰ - اقتصاد در بحران، ماهنامه اقتصاد ایران، سال یازدهم، شماره ۱۱۹.
- ۱۱ - امید جدید آمریکا، ماهنامه اقتصاد ایران، سال یازدهم، شماره ۱۱۹، دی ۱۳۸۷.
- ۱۲ - دهشیار، حسین (۱۳۸۲/۳/۷)، "تعریف هژمونی آمریکا"، <http://bashgah.net> (۱۳۸۶/۸/۱۱).
- ۱۳ - دهشیار، حسین. (۱۳۸۵)، "آمریکا از استراتژی تدافعی به استراتژی تهاجمی" فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۸ (تهران: زمستان ۱۳۸۵).
- ۱۴ - ریشه‌های بحران مالی آمریکا، ماهنامه اقتصاد ایران، سال یازدهم، شماره ۱۱۹، دی ۱۳۸۷.
- ۱۵ - سقوط ارزش دلار، ماهنامه اقتصاد ایران، سال یازدهم، شماره ۱۲۰، بهمن ۱۳۸۷.
- ۱۶ - طهماسبی دهکردی، سعادت (۱۳۸۳/۵/۱۰)، "محدودیت‌های هژمونی آمریکا در سیاست و اقتصاد بین‌الملل"، <http://bashgah.net> (۱۳۸۶/۸/۱۱).
- ۱۷ - غول‌های بزرگ اما شکننده، ماهنامه اقتصاد ایران، سال یازدهم، شماره ۱۲۰، بهمن ۱۳۸۷.

- ۱۸ - قنبرلو، عبدالله. (۱۳۸۵)، "ثبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی - امنیتی آمریکا"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نهم، شماره چهارم (تهران: زمستان ۱۳۸۵).
- ۱۹ - کامل، روح الله (۱۳۸۲)، "مقدمه‌ای بر رئالیسم تهاجمی"، ماهنامه نگاه، شماره ۳۸، شهریور ۱۳۸۲.
- ۲۰ - کرمی، جهانگیر. (۱۳۸۳)، "نظام بین‌المللی جدید: هژمونی، چند قطبی، یا یک - چند قطبی؟"، مجله سیاست دفاعی، شماره پیاپی ۴۸، سال دوازدهم، شماره ۴ (تهران: پاییز ۱۳۸۳).
- ۲۱ - کیوان حسینی، سید اصغر. (۱۳۸۳) "نرم افزارگرایی آمریکا در صحنه عراق"، مجله سیاست دفاعی، شماره پیاپی ۴۸، سال دوازدهم، شماره ۴ (تهران: پاییز ۱۳۸۳).
- ۲۲ - متقی، ابراهیم (۱۳۸۶)، "هژمونیک‌گرایی بین‌الملل و شکل‌گیری نظام سلطه"، نظام سلطه در سراسر سیاهی سقوط، تهران: اداره سیاسی ستاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه.
- ۲۳ - مرزبان، هادی (۱۳۸۸)، بسته‌های آلوده، ماهنامه اقتصاد ایران سال یازدهم، شماره ۱۲۲، فروردین ۱۳۸۸.
- ۲۴ - مهره سیاه در خانه سفید، ماهنامه اقتصاد ایران، سال یازدهم، شماره ۱۱۹، دی ۱۳۸۷.
- ۲۵ - نااطمینانی از بورس‌های جهانی، ماهنامه اقتصاد ایران سال یازدهم، شماره ۱۲۰ بهمن ۱۳۸۷.
- ۲۶ - والتز، کنث، (۱۳۸۲)، "رمز و راز سیاست بین‌المللی"، ترجمه امی حسین تیموری، ماهنامه آفتاب، شماره ۳۱، آذر ۱۳۸۳.
- ۲۷ - هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۸۲)، "امریکا در جهان معاصر"، ترجمه مجتبی امیری، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۸۸، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۲.

## منابع انگلیسی

## الف) کتاب

- 28 - Bacevich, Andrew, (2002), "Empire: the Reality and Consequences of U.S. Diplomacy", Cambridge: Harvard University Press.
- 29 - Brilmayer, Lea (1994), "American Hegemony", New Heaven: Yale University Press.
- 30 - Callco, David (1987) beyond American hegemony: The Future of the Western Alliance, New York: Basic Books
- 31 - Chalmers Johnson, (2000), "Blowback; The Costs and Consequences of American Empire", New York: Metropolitan Books, 2000.
- 32 - Gramsci, Antonio, (1971) Hegemony, Intellectuals and the State, Selection from Prison Notebooks, London.
- 33 - Howarth, David, and Others, (2000) Discourse Theory and Political Analysis: Identities, Hegemonies and Social Change.
- 34 - Ikenberry, John G. ed (2002), America Unrivaled: the Future of the Balance of Power, Ithaca, n. y.: Cornell University Press.
- 35 - Kennedy, Paul, (1989) The Rise and Fall of Great Powers, New York: Vintage Books.
- 36 - Kindleberger, Charles P., (1973), the World in Depression, 1929-1939, Berkeley: University of California Press.
- 37 - Kissinger, Henry, (1996), the New World Order, in Managing Global Chaos, edited by C. Crocker and Others, (Washington D.C.: Institute of Peace Press).

- 38 - Laclao, Ernesto,(1989), Politics and the Limits of Modernity, in: A. Ross(ed.), Universal Abandon?: the Politics of Postmodernism, London: Routledge.
- 39 - Mearshiemer, John (2001),The Tragedy of Great Power Politics, New York. Norton Company.
- 40 - Modelski George and Thompson William (1988), Power in Global Politics , 1949-1993,London: Mac Millan.
- 41 - Princeton University Press, (2001), After Victory: Instiutions, Strategic Restraint, and the Building of Order after Major Wars, Princeton University Press.
- 42 - Valladao, Alfredo, (1996), the Twenty-first Century Will be American, London: Verso.
- 43 - Waltz, Kenneth n.(1979),theory of international politics, mass reading, Addison-wesley.
- 44 - Zakaria Fareed(1999), from Wealth to Power: the Unusual Origins of Americans World Role, Princeton, N.J.: Princeton University Press.

(ب) مقاله

- 45 - Carpenter ted calen,(1997) *“the New World Disorder”*, Foreign Policy ,No:84, Winter 1997.
- 46 - Corden, Max w.(1990), *“American Decline and the End of Hegemony”* , sais review, Vo1, 10 , No, 2, Summer-Fall, 1990.
- 47 - Hant, michael h.(1990), *“American Decline and the Great Debate: a Historical Perspective”*, Suis Review , vo1,10,no.2,summer-fall,1990.
- 48 - Huntington, Samuel (1993) *“Why International Primacy Matters”*: International Security, Vol 17. No 4 Spring.
- 49 - Huntington, Samuel (1999) *“The lonely Super Power”*, Foreign Affairs, Vol 78. No 2, March-Avril 1999.
- 50 - Ikenberry, John G. (1996) ,*“the Myth of Post Cold War”*, Foriegn Affairs, Vol. 75. No.3 , 1996.
- 51 - Kindleberger, Charles (1983/84) *“International Trade and National Prosperity “*, Cato Journal, vol. 3 Winter 1983/84.
- 52 - Krasner,( 1976) *“Operationalize Hegemony in This Fasion in State Power and the Structure of International Trade,”* World Politics, 23, no.3 (Autumn 1976).
- 53 - Layne Christopher and Warz Benyamin sch,(1993), *“American Hegemony Without an Enemy”* , Foriegn Policy, no. 92,fall 1993.
- 54 - Mastanduno , Michael(1991),*“Do Relative Gains Matter? America’s Response to Japanese industrial policy”*, Vol.16, No.1, Summer1991.
- 55 - Mastanduno , Michael(1997), *“Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and US Grand Strategy after the Cold War,”* International Security, 21, No.4, Spring 1997.



- 56 - Mastanduno , Michael(2000), "**Models Morkets and Power :Political Economy and the Asia-Pacific**",1989-1999, Review of International Studies , vol.26, no,oct 2000.
- 57 - Summers Robert and Heston Alan,(1991), "**the Pen World Table: Asset of International Comparisons**" , 1950-1988, Quartely Journal for Economics, No.10,1991.
- 58 - Wohlford William c.(1999), "**the Stability of a Unipolar World,**" International Security , 24, No.1, Summer 1999.
- 59 - Wallerstein Immanuel, "**Foes as Friends**", Foriegn Policy, No139, Spring.

